

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۱۸ مهر ۱۳۹۲

آیه مورد بحث

«وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»

تفاوت باطنی معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین با غیر معصومین

این آیه کریمه مشتمل بر بخشی از معارف اسلام حقیقی - یعنی تشیع - است. اگر معارف اسلامی، در قالب یک کلاس و به صورت مرتب ذکر شود، دیرتر در روح انسان نفوذ میکند، تا این‌که در هر جلسه‌ای، بخشی از آن، به مناسبت ذکر شود.

یکی از مسائل مورد بحث در معارف اسلامی، فرق معصوم علیه‌السلام با غیر معصوم، در حقیقت و باطن است. غیر معصوم گاهی متناقض هم فکر می‌کند، یعنی این‌گونه نیست که همه افکار او از اول تا آخر عمر یک‌نواخت باشد. البته بعضی افراد از اول که چشم آن‌ها به این دنیا باز می‌شود و مزه‌ی مال دنیا و پول دنیا را می‌فهمند، روح آن‌ها به صورت یک‌نواخت به دنبال این وضعیت هست تا بمیرند. حال ممکن است به این هدف برسند یا نرسند. بعضی از افراد در مقطعی از عمر خود در جوانی، در یک مجلس، با شاعری خوش‌زبان و جذاب برخورد می‌کنند و غزل‌هایی از او می‌شنوند. از آن‌جا که این اشعار به روح او می‌نشینند، تصمیم می‌گیرند به دنبال شعر گفتن و شاعر شدن بروند. در نتیجه عمر خود را در این راه صرف می‌کند.

برای مرحوم شهریار، در مقطعی، شرایطی استثنایی به وجود آمد، که تدبیر و دوراندیشی را از او گرفت و راه او عوض شد. او که مثل حافظ از شعرای واقعی خوب بود، عمر خود را در این راه گذاشت. اشعار مختلف را مطالعه می‌کرد، فکر می‌کرد و شعر می‌گفت. شهریار تا پایان عمر از انسان‌های خوب بود. در بین بانوان هم پروین اعتصامی، از جوانی به دنبال شعر و انتقاد و بیان ویژگی‌ها و وضعیت روحی مردم زمان خود رفت. خدای متعال به او قریحه‌ی عجیبی عطا کرده بود. البته نمی‌توان گفت که او عادل بود، برای این‌که عکس او را در سن جوانی در حالی که حجاب کاملی ندارد بر روی کتاب شعر او چاپ کرده‌اند. ولی اشعار او، اشعار با محتوایی است، که اهل نظر، اهل فکر، اهل فضیلت، آن اشعار را تأیید کرده‌اند.

تمام انبیاء و اولیاء سلام‌الله‌علیهم‌دارای نفس هستند

در بین انسان‌های غیر معصوم افراد کمی پیدا می‌شوند که تحول و تغیر در افکار و هدف‌گیری آن‌ها وجود نداشته باشد و به صورت یک‌نواخت عمر خود را سپری کنند. معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از فرزندان حضرت آدم ابوالبشر علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام هستند، یعنی موجودی دو بعدی هستند، که یک بعد از وجودشان بعد طبیعی است. قرآن فرموده است که رسول ما هم مثل شما است. او در بازارها راه می‌رود، غذا می‌خورد، ازدواج می‌کند و فرزند از او به وجود می‌آید. تمام انبیاء و اولیاء از فرزندان حضرت آدم سلام‌الله‌علیه هستند و چون دو بعدی هستند، هم نفس دارند، که خدای متعال اسم آن را در بعضی از مقاطع نفس اماره‌ی بالسوء نامیده است و هم دارای روح انسانی هستند که خدای متعال می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ»، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي».

نفسی که بعد طبیعی انسان است، در همه‌ی انسان‌ها اقتضای خود را دارد. راه مباح برای رسیدن بعضی از این اقتضاها و دست یافتن به آن از سوی حق تعالی بیان و مشخص شده است. این انسان دارای روح هم هست. مجموع این دو بعد، سرمایه‌ی یک انسان می‌شود، که بخشی از آن، مثل قوای حیوانی، نقدینه است. اما آن بُعد معنوی و الهی انسان نقدینه نیست و اگر فرد روی آن کار کند، زیاد و قوی می‌شود.

به دلیل قرآن و روایات، معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین کسانی هستند که به وسیله‌ی روح‌القدس نفس ایشان کنترل می‌شود. روح‌القدس قوه‌ی خاصی در وجود آن‌ها است که خدای متعال به ایشان عطا کرده است. یعنی نفس آن بزرگواران نفسی نمی‌شود که بالفعل اماره‌ی بالسوء باشد. اشتباه‌های نفسانی، مثل خوردن، استراحت کردن و سایر نیازمندی‌ها، در آن‌ها هم وجود دارد، با این تفاوت که در غیر معصوم این تمایلات بی‌بند و بار و کنترل نشده است، اما در ایشان کنترل شده است. این کنترل به صورتی است که نه کم دارند و نه زیاد، بلکه به کارگیری این تمایلات، به همان مقداری است که خدای متعال اراده فرموده است.

نفس دو کار انجام می‌دهد. یک کار این است که در شرایط اماره‌ی بالسوء انسان را به کار خلاف دعوت می‌کند. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه نسبت به این نفس که در داخل وجود انسان وجود دارد، یعنی بعد حیوانی انسان، به صورت خاصی چنین تعبیر فرموده است: "شیطانی أَسْلَمَ بِيَدِي". شیطان داخل وجود، غیر شیطان خارج است. سایر معصومین صلوات‌الله‌علیهم، اعم از انبیاء و غیر انبیا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین، هم همین‌گونه هستند. ایشان نفس دارند و نفس آن‌ها هم خاصیت نفس غیر معصوم را دارد، بلکه نفس این وجودات مقدس قوی‌تر و بیش‌تر هم می‌باشد. با این تفاوت که نفسی که در غیر معصوم است، گاهی در اختیار عقل و دین او نیست، ولی نفسی که در وجود آن بزرگواران هست، در اختیار عقل و دین‌شان است و یک لحظه هم نمی‌تواند تخلف کند.

"شَیْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي"، یعنی شیطان داخل وجود من، تسلیم من شده است؛ آن "من"، که روح مقدس امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است. شخصیت انسان، به دست و پا و گوشت و لاغری و چاقی و سفیدی و سیاهی مو نیست. آن چیزی که یکی است و از تولد تا وفات انسان عوض نمی‌شود، روح انسان است. آن "من" هنگامی که می‌میرد، با آن روحی که متولد شده فرق نمی‌کند و یک نفر است. این عوارض و تغیرات و تحولات ظاهری در آن حقیقت نامرئی هیچ اثری ندارد.

مراقبت فرشتگان حق تعالی از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از طفولیت

روح مقدس معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از اول تحت اراده‌ی حق تعالی توسط فرشتگانش بوده است، که ایشان یک لحظه هم خلاف نکنند. عصمت این بزرگواران این‌گونه نیست که همراه با اعطای منصب نبوت یا امامت، به ایشان عصمت هم داده شده باشد. معنی عصمت این نیست. اهل سنت از باب مدینه‌ی علم یعنی از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، فرار کرده و لذا از علم دور مانده‌اند و دست‌شان از علم و دانش خالی است. فاصله‌ی نوشته‌های آن‌ها با علمای شیعه به لحاظ علمی بسیار زیاد است.

مرحوم مطهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌نویسد: حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه از ابوحنیفه‌ی نعمان پرسید که معیارهای فتوای تو چیست و با چه مستندی فتوا می‌دهی؟ او گفت مستند من پانزده روایت از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و بقیه‌ی جواب‌هایی که به مردم می‌دهم را در ذهن خود تنظیم می‌کنم و به دست مردم می‌دهم.

حق تعالی می‌خواهد این طفل را، در زمان چهل سالگی، در زمان بیست سالگی، در زمان نه سالگی، در زمان شش سالگی از اولیای خود بکند، که برای جامعه‌ی شیعه محور باشند و آن‌چه سؤال می‌کنند، جواب را از سوی حق تعالی با یک واسطه‌ی معصوم بشنوند، لذا ایشان را حفاظت می‌کند. در روایت نوشته‌اند، دو فرشته دو طرف وجود مقدس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضور داشتند، تا مانع شوند که در اثر وزش باد، پیراهن عربی حضرت بلند شود و ساق پای ایشان نمایان گردد. در روایت است که احدی آن حضرت را در زمان حیات ایشان، در حال ادرار کردن در بیابان ندید. در هیچ جای تاریخ، نه تاریخ سنی و نه تاریخ شیعه و نه تاریخ مسیحی‌ها، چنین تهمتی مطرح نشده است، که آن بزرگوار در چنین هیئتی در انتظار دیده شده باشد. چون آن هیئت، هیئت مطلوبی نیست و انسان را به مفاهیم خوب تداعی نمی‌کند، از اول خدای متعال اراده فرموده است که در این بزرگواران آن هیئت‌های نامطلوب به وجود نیاید و کسی نبیند. این‌ها معارف شیعه و از قطعیات شیعه و مورد قبول علمای شیعه است.

قبل از این‌که خدای متعال سیمت رسالت را به حضرت عطا کند و قرآن را بر ایشان نازل نماید و مسئولیت خداپرست کردن مشرکین را به عهده‌ی آن بزرگوار بگذارد، این‌گونه از ایشان پذیرایی و پرستاری می‌کرده و آن حضرت را صاف و طاهر نگاه داشته است، که پس از معرفی به مردم، کسی نتواند نقطه‌ی ضعفی برای ایشان ذکر کند.

در این آیه‌ی کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی یوسف، آن بزرگوار می‌فرماید: «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي»، یعنی من نمی‌گویم نفس ندارم، یا نفس من آن اقتضاهایی که نفوس عادی در افراد غیر معصوم دارد را ندارد. بلکه آن‌قدر عقل و دین ایشان و توحیدشان مسلط بر وجودشان است که از اول این نفس اماره را تحت سلطه‌ی عقل و دین قرار داده است که یک عمل بر خلاف دین از آن‌ها صادر نشود. دل آن‌ها هم چنین آرزو نکرده است.

ارائه‌ی هر نظری بیشتر یا کمتر از آن‌چه که قرآن در مورد انبیاء و مرسلین سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین فرموده است، غلط است. «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي»، من ادعا نمی‌کنم که نفس من از خواسته‌های خودش دور است. «إِنَّ النَّفْسَ»، به طور مطلق هر جا نفس هست، امارت آن نفس به سوء هم وجود دارد. اما یک لحظه عقل و دین معصومین نفس‌شان را آزاد نگذاشته است. «إِنَّ النَّفْسَ»، مطلقاً، «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي». با «الا» استثناء شده است که در آن موارد یا در آن افرادی که خدای متعال اراده نفرموده، نفس امارت بالسوء ندارد و تسلیم است. البته ممکن است سربازی پیدا شود که در اثر فشار در سربازخانه یا ترس، جرأت نکند برخلاف خواسته‌ی مافوق خود چیزی بخواهد.

بعضی از مردم عوام می‌گویند که اگر خدای متعال آن‌چه را که به معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین عطا کرده بود به ما عطا می‌کرد، ما هم مثل آن‌ها بودیم، در حالی که معصومین می‌فرمایند: ما مثل شما نفس داریم، با این تفاوت که نفس شما یک حاکم بی‌بند و بار آلوده است و

عقل شما در مقابل او، بیچاره‌ای ناتوان است، که نمی‌تواند حاکمیت خود را اعمال کند، اما ما این‌گونه نیستیم. به دلیل استدلال‌های عقلی و استدلال‌های نقلی هر کاری که از معصوم و غیر معصوم صادر می‌شود، اگر او را مجبور نکنند، با اراده و اختیار خودش است. از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین خلافتی صادر نمی‌شود، چون از داخل و باطن، اراده و خواست خود را کنترل کرده‌اند.

محبت حقیقی و ارتباط آن با اراده

بحثی در حقیقت اراده در علوم عقلیه مطرح است، که اراده و مقدمات آن چیست. سپس به مناسبت، در آن‌جا راجع به محبت بحث می‌شود، که وقتی انسان اراده می‌کند کاری را انجام دهد، قبل از اراده میل و محبت به آن چیز پیدا می‌کند. حقیقت و واقع معنای محبت، حتی توسط افرادی که طلبگی کرده‌اند به درستی درک نشده و جان‌شان باور نکرده است. یکی از بزرگان کم‌نظیر می‌گوید: اگر حق تعالی مقداری از محبت خود را در دل کسی قرار دهد، او دیگر نمی‌تواند زنده بماند و زندگی کند. گوشه‌ای از این محبت را خدای متعال در وقایع عاشورا به ما نشان داده است. ابراز آمادگی اصحاب در شب عاشورا برای جان‌فشانی، تعارف نبود، چون مخاطب و شنونده‌ی ایشان معصوم و از حقیقت امر مطلع بود.

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي»، من هم در داشتن نفس مثل بقیه هستم. برای این که «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»، ذات نفس «أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» است. همانطور که آتش می‌سوزاند و آب خیس می‌کند. یک لحظه اجازه به آن و اطاعت از آن انسان را در آتش جهنم می‌اندازد. تنها چیزی که می‌تواند در مقابل این وضعیت ایستادگی کند و اثر بگذارد، «إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي» است.

قدرت تشخیص خیر و شر، توسط نفس

خدای متعال فطرت را به حکم کلام خود در قرآن فطرت توحیدی قرار داده است. در سوره‌ی مبارکه‌ی شمس پس از یازده قسم می‌فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». یعنی من به این نفس قدرت تشخیص خیر و شر و خوب و بد را داده‌ام. مرحوم آقاشیخ محمد کوهستانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به لحاظ طهارت و قرب به حق تعالی، بین علمای ایران معروف بود. او در تمام عمر، به گونه‌ای زندگی کرد که ثابت شد که می‌خواهد خود را صرف رضای خدا کند.

بنده یک بار در مسیر تشریف به مشهد، به روستای کوهستان مراجعه کردم و خدمت ایشان رسیدم. ایشان فرمود، پس از تشریف، سلام من را به آقا برسان و به ایشان عرض کن که محمد منتظر عمل به وعده‌ی شما است. من وقتی که شروع به درس خواندن کردم، انگیزه‌ای جز این که خدای متعال به من آنچه را که خودش راضی است، تعلیم کند و توفیق بدهد که به آنچه که او راضی است، عمل کنم، نداشتم و هیچ چیز دیگری، حتی عناوینی مانند مرجعیت را قصد نکردم.

آقاشیخ محمد کوهستانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از نجف آمد. او که مجتهد مسلم و سر تا پا تقوا بود اگر به قم می‌رفت و درس را شروع می‌کرد، بعد از آقای بروجردی مرجع تقلید بود. اما وقتی که دریافت اهالی روستای زادگاهش با معارف دینی بیگانه هستند، حوزه و مرجعیت را رها کرد و در کوهستان مکتب‌خانه باز کرد. من در آن روستا تفاوت چشمگیر رفتار مردم آن‌جا با سایر مناطق، را مشاهده کردم. روح ایشان متوجه آخرت شده بود و باور کرده بودند که آخرتی بعد از مرگ وجود دارد. تقوا کار دل و روح است. آن کسی که این حقیقت را در دل انسان وارد می‌کند، خدای متعال یا اولیای او است. با مطالعه و تسلط به کتب توضیح‌المسائل انسان تقوا به دست نمی‌آورد.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «أَكْبَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ». حدیث دیگر این است که مرگ را زیاد در خانواده‌ی خود مطرح کنید. معصوم صلوات‌الله‌علیه فرموده است: «الدنيا سجن المؤمن»، دنیا زندان مؤمن است. در زندان به کسی خوش نمی‌گذرد و فکر او مشغول است. هر چه می‌بیند فانی و زایل می‌بیند، همه چیز را نماندنی و موقتی می‌بیند. انسان به امور موقتی دل خوش نمی‌شود.

رحمت واسعه حق تعالی و شفاعت در قیامت

فطرتی که خدای متعال خلق کرده و در قرآن فرموده است، برای این که روشن‌گر توحید و وجود حق تعالی در جهان هستی و راه توحید باشد، کافی بود. یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، به اضافه‌ی ائمه‌ی طاهرين صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، به اضافه‌ی علما و خلفا و نواب آن‌ها، رحمت حق تعالی است. قرآن، تکرار قرآن، روایات و گفتن این مطالب توسط علما، همه اضافه و جزء رحمت حق تعالی است.

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». با این که رحمت واسعه حق تعالی اقتضا کرده است که این مقدار اضافی هدایت‌گر و راهنما برای ما معین کند، می‌فرماید: «إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». در تفسیر آمده است که پس از حساب‌رسی در قیامت، نوبت به شفاعت می‌رسد. در رأس شفعاء، خمسه‌ی طیبه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند. کلید بهشت را خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دهند. این‌ها کنایه است. از گوشه‌ی این روایت مقام ولایت و محبت به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه معلوم می‌شود.

حضرت کلید را به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه مرحمت می‌کند، آن بزرگوار هم این اختیار الهی را که توسط رسول بزرگوار به او داده شده، به حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها مرحمت می‌کند. در روایت دارد خانم مثل مرغی که دانه‌ی خوب را از دانه‌ی بد جدا می‌کند، هر کسی که محبت ایشان در دل او بوده، را بلند می‌کند و به بهشت می‌فرستد.

ملائکه به خانم عرض می‌کنند که خادم‌های بهشت منتظر شما هستند. می‌فرمایند تا من دوستانم را نفرستم، خودم به بهشت نمی‌آیم. آن‌هایی که دوستان فرزند بزرگوارش ابی‌عبدالله صلوات‌الله‌علیه بودند، را انتخاب می‌کند و به بهشت می‌فرستد. کار شفعا‌ی قیامت تمام می‌شود. سپس ندایی از سوی حق تعالی می‌آید. به فرشته‌ای می‌گوید که صدا بزنی در این باقی‌مانده‌ها که دیگر جهنمی‌اند، کسی هست که یک بار در عمرش در دنیا من را صدا زده باشد؟ آیا کسی هست که یک بار از ته دل گفته باشد: "خدا". اگر پیدا شد، او را سمت بهشت بیاورید. کسانی که هیچ در عمر خود، نسبت به خالق خودشان لفظی از دهان‌شان صادر نکرده‌اند به جهنم می‌روند.

درک معنای واقعی محبت توسط حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه

صاحب این تفسیر می‌گوید، در روایات داریم: "حُبُّ عَلِيٍّ اِيْمَانٌ وَ بَعْضُهُ كُفْرٌ"، اما ما معنی محبت را نمی‌فهمیم. اگر محبت باشد، انسان گرمی و سردی و درد نمی‌فهمد. این دروغ نیست که اصحاب در روز عاشورا سینه‌ی خود را سپر تیرها کرده بودند، تا نماز حضرت تمام شود. تعبیر آن آقازاده‌ی سیزده ساله تعارف نبود. "كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ"، مردن چه مزه‌ای برای تو دارد؟ او که می‌داند امام کیست و چیست، عرض کند: "أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ". احساس و ادراکش همانی بوده که گفته است. زیرا محبت به خدای متعال و اولیای او در دلش وارد شده است. نائیش حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه هم همین‌طور بود. ایشان که از مکه به سمت کوفه حرکت کرد، راه‌نمای اولی ایشان، راه را گم کرد و از تشنگی مرد. حضرت مسلم او را دفن کرد و تنها خدمت آقا برگشت. حضرت فرمود که به کوفه برگرد، هر وقت اطمینان پیدا کردی که مردم کوفه در این دعوتی که کرده‌اند صداقت به خرج داده‌اند و واقعاً رفتن من را طالب هستند، به من نامه بنویس و من می‌آیم. بعد در نامه خطاب به کوفیان نوشت که کسی را پیش شما فرستادم که پسر عم من و فقیه اهل بیت من است.

حضرت مسلم رفت و رسید. تا هیجده‌هزار نفر هم نوشته‌اند که تدریجاً بیعت کردند. اول وارد خانه‌ی مختار شد، مختار را گرفتند و به زندان بردند، از خانه‌ی مختار به خانه‌ی هانی بن عروه رفت. هانی گفت من او دعوت نکرده‌ام، ولی من عربم، و میهمان را رد نمی‌کنم، اگرچه جانم از بین برود.

هانی به حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه پیشنهاد کرد که وقتی عبیدالله به دیدن من آمد، با اشاره من به او حمله کن و او را به قتل برسان. حضرت مسلم از این کار خودداری کرد و در جواب اعتراض هانی گفت: ما این حيله‌گری و غدر را اعمال نمی‌کنیم. اگر کسی با ما مخالف شد، با او می‌جنگیم، یا کشته می‌شویم یا می‌کشیم. دلیل دوم من هم این است که من این‌جا مهمانم، اگر من این‌جا این کار را بکنم، این خانه و خانواده‌ی تو امنیت نخواهند داشت.

هانی را دستگیر کردند. حضرت مسلم از خانه بیرون رفت. پس از خواندن نماز عشاء در مسجد، پشت سر خود را نگاه کرد و متوجه شد که همه رفته‌اند و او را تنها گذاشته‌اند. آن‌ها خیال می‌کردند که برای همیشه در دنیا می‌مانند. اما حضرت مسلم سلام‌الله‌علیه دنیا را آن طوری که هست شناخته بود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود: "عُرِّي غَيْرِي"، دیگری را فریب بده. خودت را آرایش کرده‌ای و جلوی من آمده‌ای؟ من تو را می‌شناسم.

از خلاف‌ها اجتناب و دوری کنید تا خدای متعال به شما فهم انسانی بدهد. این‌هایی که اجتناب نمی‌کنند، فهم‌شان هم فهم انسانی نیست، چشم آن‌ها هم مثل چشم‌های چپ است، یکی را دو تا می‌بیند و واقع را نمی‌بینند. دلیلش هم این است که پاکیزگی و طهارت خود را حفظ نکرده‌اند و بعضی از پیام‌های نفس اماره‌ی بالسوء را که از باطن می‌دهد را اجراء کرده‌اند. تصور می‌کنند قادر هستند که در جوانی مطابق تمایلات خود عمل کنند و در پیری هم توبه کنند. این افراد، کسانی را که در جوانی از دنیا رفته‌اند را از یاد برده‌اند.